

نمی دانسته اند بلکه آن رایک حق تلقی می کرده اند. ایشان معتقد بودند اگر مردم نباشند، اولاً حکومت دینی تحقق پیدانمی کند و ثانیاً اگر مردم نباشند چنین تکلیفی دیگر از عهده فقیه و فقها هم ساقط است.

■ در حقیقت می توان این سؤال را مطرح کرد در تفاوت این دودیدگاه که اگر در جامعه ای فقیه یا فقها قدرت داشته باشند و بازور حکومتی را بر مردم تحمیل کنند، آیا فقها چنین حقی دارند و این عمل برای فقها شرعاً جایز است یا جایز نیست، یا حداقل چنین تکلیفی برای آنان وجود دارد یا ندارد؟

نظر قاطع امام این بود که صرف نظر از اینکه در دوران معاصر حکومت بی پشتوانه مردمی اصلاً شکل نخواهد گرفت و اگر شکل بگیرد دوام نخواهد داشت، این تکلیف وجود ندارد و فقیه هم حق چنین کاری ندارد.

ریشه های فقهی کلامی این موضوع مفصل است و من تنها اشاره کوتاهی می کنم که این مسأله از لحاظ کلامی و فلسفی به نگاه اسلام و قرآن و موضوع انتخاب گری و آزادی انسان برمی گردد، چنانکه انسان در اصل پذیرش دین هم آزاد است.

در سنت امیر المؤمنین (ع) و خود پیامبر (ص) نیز مشاهده می کنیم که ایشان با تبیین ۱۳ سال در مکه جامعه را آموزش داد و آنان مؤمنانه، داوطلبانه و بلکه عاشقانه با ایشان همراهی کردند و بعد اهل مدینه از ایشان دعوت کردند و حضرت استقبال کردند. در واقع مردم به استقبال پیامبر رفتند و ایشان را به مدینه آوردند و بدون اگر اه و اجبار به غیر از وجه نبوت پیامبر، ریاست دنیایی او را هم پذیرفتند.

وقتی که نوبت به امیر المؤمنین رسید، ایشان با وجود هجوم سنگین نمایندگان جهان اسلام آن زمان که حتی از کوفه و بصره و مدینه و جاهای دیگر آمده بودند، حضرت خلافت را رد می کردند و در نهایت با فشار سنگین (حضرت می فرماید آنچنان هجوم آوردند که نزدیک بود حسنین در زیر دست و پای جمعیت انقلابی لگد مال شوند). آن جمله معروف «لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر...» اگر حجت خدا بر من تمام نشده بود، با این جمعیت عظیم حاضر و یاران فراوان، من خلافت را نمی پذیرفتم و عنان شتر خلافت را بر دوش آن می انداختم. اگر دیدگاه دوم یعنی تحکم را بپذیریم ایشان نمی توانست از تکلیف شانه خالی کند. تازه در اینجا زوری هم در کار نبوده است اما به هر حال حضرت می فرماید چون مردم آمدند و زمینه مهیا شد، من بیعت را بپذیرفتم.

بنابر این تشکیل حکومت از سوی امام خمینی هم بر همین پایه بوده. من اطمینان دارم که امام در سال ۵۸ وقتی فرمودند برای اصل نظام رفراندم بر گزار کنیم، اگر اکثریت مردم به جای آری نه گفته بودند امام برمی گشتند و قم می گفتند تکلیف از من ساقط شده است.

■ یعنی مرحوم امام حتی در جریان مبارزات هم اگر احساس می کردند که نمایندگی مردم را ندارد و مردم خواستی برای تشکیل حکومت دینی ندارند، ممکن بود چه بسا در شیوه حرکت انقلابی خود تجدید نظر کنند؟

نه. دو چیز را نباید به هم خلط کرد. یکی بحث نهی از منکر است و دیگری اقدام به تشکیل حکومت. امام تا آخر حتی اگر تنها هم بماند مثل همان صحبتی که فرمودند: اگر خمینی تنها هم بماند از این فرودگاه به فرودگاه دیگر می رود و ظلم رژیم شاهنشاهی را می گوید. اینکه علیه یک حکومت جبار استبدادی و ضد دینی ایشان به عنوان یک مرجع دینی وظیفه تبلیغ و افشاگری و مبارزه داشت یک بحث است اما اینکه یک حکومتی را از لحاظ شکل، نوع و اصل حکومت بر مردم تحمیل کند، موضوع جداگانه است.

حضرت امام مقوله مبارزه را داشت و اگر مردم همکاری نمی کردند باز هم

امام سازش نمی کردند و ممکن بود به شهادت ایشان ختم شود یا تا آخر عمر در مبارزه باشد. کاری که سایر علمای بزرگ مانند شهید ثانی یا شهید مدرس انجام دادند.

به هر حال شبهه ای در این نیست که در مکتب سیاسی امام، مردم از ارکان حکومت در کنار اسلامیت هستند و این دواز یکدیگر جدا نیستند. به تعبیر مقام معظم رهبری «جمهوریت قید انضمامی به نظام نیست که بگوییم نظام حکومت اسلامی است و یک چیزی به نام جمهوریت به آن الصاق شده است بلکه این نهاد هم تنیده هستند.»

تا آخر هم امام، پاسدار همین مکتب و اعتقاد بودند. حتی در زمان جنگ هم اجازه ندادند انتخابات یک روز به تأخیر بیفتد. به هر صورت این موضوع قطعی و مسلم است که امام، جمهوریت را می خواستند و مجلس هم به عنوان نماد برجسته جمهوریت حتی برجسته تر از ریاست جمهوری به لحاظ تکتور و حوزه اختیار در اندیشه امام تجلی واقعی داشت.

■ بر این اساس ساختارها شکل می گیرد و نظام نمایندگی مستقر می شود. سؤال این است که در این مسیر آیا رای مردم ذاتاً دارای اهمیت و تعیین کنندگی است؟ یعنی مجلسی که تشکیل می شود مکلف است مطالبات مردم را دنبال کند یا آن که برخی مصلحت ها یا نهادها می توانند این مطالبات مردمی را تعدیل کنند؟ در حقیقت رأی مردم باید نافذ باشد؟

از صحبت های امام با نمایندگان مجلس، پیام هایی که ایشان در افتتاح ادوار مجلس داشته اند و صحبت های امام با خبرنگاران این طور بر می آید که ایشان نمایندگی مجلس را نوعی وکالت می دانستند. یعنی به نوعی نمایندگان مجلس و خبرنگاران رهبری وکیل مردم هستند و قواعد کلی وکالت حاکم است. نمی خواهم بگویم عیناً همه احکام شرعی وکالت موردی و شخصی بر این وکالت جمعی و سیاسی حاکم است چون این ۲ حوزه متفاوت است اما در حال مسأله ذیل موضوع وکالت قرار می گیرد.

به همین سبب در متن سوگندنامه هایی که چه برای ریاست جمهوری و چه برای نمایندگان مجلس در قانون اساسی آمده و این سوگندنامه یک سوگند شرعی و قطعی است، نقص آن به اصطلاح فقهی «حجت یمین» به معنای شکستن سوگند تلقی می شود که هم گناه است و هم کفاره دارد.

آنجامی ببینیم که استناد این سوگندنامه بر این است که من سوگند می خورم که حافظ امانتی باشم که مردم به من داده اند.

پس نمایندگی مردم در مجلس وکالت است از مردم و وکیل نمی تواند از چارچوب کلی موضوع وکالت خارج شود. اگر خارج شود در واقع نقض حقوقی کرده و باید مکانیزمی برای عزل او باشد همچنان که در وکالت های حقوقی دیگر این مسأله وجود دارد و وکیل نمی تواند برخلاف موضوع وکالت، حوزه اختیاری که در وکالت نامه تنظیم شده بر خلاف مصالح موکل خود عمل کند.

بنابر این خاص تأمین منافع موکلان شرط انجام وکالت است چون موضوعات به موضوع کلی ملی باز می گردد و تک تک احاد جامعه نمی توانند در همه حوزه ها صاحب نظر باشند و اگر صاحب نظر هم باشند ساز و کار اجرایی آن وجود ندارد. طبیعتاً در آنجا نمایندگان مجلس باید بهترین راه برای اداره کشور، تأمین زندگی مردم، اقتصاد مردم، حوزه سیاست داخلی و خارجی و... را مطالعه و بررسی کنند و با مشورت با یکدیگر و با بهره از لواهی که از سمت دولت به عنوان امین عادل مردم می آید با نهایت دقت بهترین تصمیم را بگیرند. البته لواهی که از سمت دولت می آید باز هم از حوزه وکالت مردم است. بنابر این در یک جمله نهاد مجلس و نمایندگی مجلس، نهاد وکالت است از سوی مردم؛ وکالتی خاص برای ریل گذاری نرم افزاری اداره کشور بر پایه منافع واقعی و مطالبات مردم.

■ در قانون اساسی سال ۵۸ به نظر می رسد همین توجه به رأی و جایگاه مردم به قانون اساسی راه پیدا می کند و خیلی از نهادها همچون قوه قضائیه و صدا و سیما به صورت شوری اداره می شوند حتی ماکزینه شورای رهبری را هم داریم. بله. همین طور که اشاره شد فضای اول انقلاب فضای تقسیم قدرت در میان احاد جامعه بود. حضرت امام هم علاوه بر نگاه فقهی - فلسفی - کلامی یک نگاه آسیب شناسانه هم به قدرت داشتند. ایشان فردی با هوش سیاسی بالا بودند لذا در آسیب شناسی قدرت به این نتیجه رسیده بودند که اگر تکیه گاه حکومت احاد مردم باشند، هر مقدار سطح و عمق این تکیه گاه گسترش پیدا کند به گستره کل ملت و کشور، تضمین بقا و مقاومت در برابر تهدیدات بیشتر خواهد انجامید. اما به هر میزان که این ها ضعیف شود و تمرکز بیشتری پیدا شود